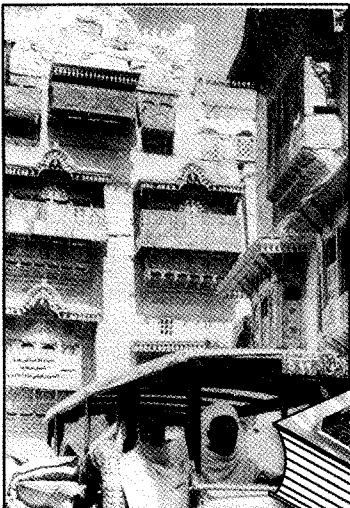


# خاطرات



سفر حج مرحوم

## آیت الله محمد یزدی اصفهانی



حسین یزدی

مطالبی که در پیش روی شماست، گزارش سفر حجی است که گروهی از اهالی اصفهان، همراه عالم ربّانی، مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد یزدی اصفهانی، در سال ۱۳۲۲ ه.ش. = ۱۳۶۲ ه.ق. مشرف شده‌اند؛ سالی که یکی از حجّاج ایرانی به نام ابوطالب، از اهالی اردکان یزد، به دست وهابیان در مکه معظمه - بلد امن - «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» به شهادت رسید.

این گزارش، به نقل از آن عالم وارسته و ربّانی است.

همراه با گروهی از اهالی اصفهان، به عزم حج‌گزاری و زیارت حرمین شریفین، راهی بندر بوشهر شدیم و از آنجا به وسیله یک کشتی ۷۰ نفری، به طرف کویت راه افتادیم. کشتی از نوع بلم بود و به وسیله پرده و باد حرکت می‌کرد. مقداری از مسیر را رفتیم تا به محلی از دریا، به نام خور عبد الله رسیدیم. امواج دریا از چهار طرف می‌آمد. ناگهان دیدیم که طوفانی شدید ایجاد شد؛ به گونه‌ای که پرده کشتی از پایین به بالا پاره شد و کشتی از حرکت ایستاد! با توجه به شدت طوفان و هجوم امواج، تعادل کشتی به هم خورد؛ به طوری که در تلاطم افتاد و به راست و چپ می‌غلتید و از هر طرف آب و ماهی به درون کشتی می‌آمد.



خدمه و کارکنان کشتی، آبها را بیرون می ریختند. هر لحظه بر وحشت و اضطراب مسافران و ساکنان کشتی افزوده می شد، تا آنجا که فریادها به استغاثه و یاری بلند شد، صدای ضججه و شیون به آسمان رفت. حتی برخی می گفتند: کاش نیامده بودیم!

مناظری عجیب در کشتی پدید آمد. یکی از مسافران ترک زبان، فرزند خود را در آغوش گرفت و داشت با وی وداع می کرد...

و من (مرحوم آیت الله یزدی) که نمی توانستم بنشینم، سر بر سجده گذارده و در آن حال، نماز حضرت زهرا علیها السلام را خواندم و بعد از نماز به حضرت مهدی - صلوات الله علیه - متوسل شده و استغاثه به آن جناب نمودم. خطاب به آن حضرت گفتم:

ای حجت خدا، اگر ما غرق شویم مسأله ای نیست. عمری از ما گذشته و تسلیم مرگیم. تو می دانی که ما روحانیون و اهل علم، همواره مردم را مخاطب قرار داده، به آنان گفته ایم: ای مردم شیعه، در گرفتاری ها، مصیبت ها، پیش آمدهای ناگوار، هنگام ابتلا به مرض های بی درمان و صعب العلاج و سختی های دوران و در مسافرت ها، در بیابان ها و در برخورد با ناملایمات، دست توسل به ذیل عنایت آقا امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بزنید و بدانید که حتماً آن حجت خدا فریادرس شما خواهد بود.

اکنون ما، در این طوفان، اگر غرق شویم و از میان برویم. مردم خواهند گفت که عالمان همواره به ما می گفتند که در شداید و گرفتاری ها به امام عصر (عج) توسل بجوید که آقا شما را نجات می دهد. اکنون چرا خودشان توسل نجستند و از حضرت نخواستند که ما را نجات دهند؟! در پاسخ این پرسش چه جوابی خواهید داد، ای حجت خدا!؟

وقتی مناجات و حرف هایم را با امام زمان - علیه آلاف التحية والثناء - در میان گذاردم، دیدم که از شدت طوفان کاسته شد و دریا آرام گرفت. اضطراب و وحشت مسافران کشتی کمتر شد و آرامش به کشتی بازگشت. خدمه کشتی چادر کشتی را دوختند و کشتی به حرکت خود ادامه داد و ما به یاری خداوند، در سلامت به کویت رسیدیم.

در کویت، به انتظار وسیله نقلیه بودیم که هر لحظه بر مسافران عازم بیت الله الحرام افزوده می شد و از سوی دیگر وسیله نقلیه به قدر کافی وجود نداشت. برخی ناگزیر از ماشین های باری، که برای حمل مصالح ساختمانی؛ مانند گچ و آجر به کار گرفته می شد، استفاده می کردند. ساعت به ساعت بر کرایه ها افزوده می شد.

سرانجام ما نیز ماشینی را اجاره کرده، از دروازه شهر کویت، به طرف عربستان حرکت کردیم. در راهی که نه آسفالت بود و نه جاده معینی داشت و شن‌زاری بیش نبود، مقداری از مسافت را طی کردیم. ناگهان ماشین از حرکت ایستاد. افراد خبره مقداری بررسی کردند اما نتوانستند به آن سامان دهند و به راه بیندازند. در نتیجه، در آن بیابان ماندگار شدیم!

ماشینهای دیگری نیز در این مسیر از حرکت می‌ایستادند و دچار نقص فنی می‌شدند. اما خوشبختانه نزدیک این منطقه بی‌آب و علف، یک آبادی وجود داشت به نام «مُراد» که قلعه آن به خوبی نمایان بود. مردمانی در آنجا زندگی می‌کردند. در میان آنان روحانی و عالمی بود که ریش بلندی داشت. تمام امور مردم به دست او اداره می‌شد و مردم به امامت او نماز می‌گزاردند.

به دیدن او رفته، پس از سلام و احوال‌پرسی، مشکل خود را برایش شرح دادیم و کم‌کم طرح دوستی و رفاقت با او ریخته شد...

پیوسته آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»<sup>۲</sup> را زمزمه می‌کردم؛ زیرا ما نخستین گروهی بودیم که به این مکان رسیدیم و همچنان در انتظار وسیله‌ایم که ما را به مکه معظمه برساند.

عالم آبادی مراد به ما قول داد که با رسیدن وسیله، شما را در اولویت قرار خواهیم داد... سرانجام ماشینی بسیار مجهز رسید که حامل ریال‌های سعودی بود که از مکه به مقصد ریاض می‌رفت. شیخ به آنان پیشنهاد کرد که پول‌ها را به او دهند و ابتدا حجاج را به مکه برسانند و سپس بازگشته، پول‌ها را به ریاض ببرند.

آنان گفتند: ما اجازه چنین کاری را نداریم.

شیخ تلگرافی به مقامات سعودی زد و از آنان اجازه تحویل پول‌ها را گرفت و مسؤولان ماشین پول‌ها را شبانه تحویل شیخ دادند و تصمیم گرفتند اول صبح زائران خانه خدا سوار کرده، حرکت خود را آغاز کنند.

حجاج که منتظر بودند، به مجرد آماده شدن ماشین، هجوم آورده، داخل ماشین شدند و ماشین پر از جمعیت شد و جایی برای ما نماند! نزد شیخ رفته، ماجرای خواندن آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»<sup>۳</sup> را مطرح کردم و به او گفتم، ماشین از افراد متفرقه پر شد و جای خالی برای ما نماند.



شیخ بی‌درنگ به سوی ماشین آمد و با چوب خیزرانی که در دست داشت سرنشینان را پیاده کرد و دستور داد ماشین را به درون قلعه بردند و در قلعه را بستند و به ما (آیت‌الله یزدی و جمعیت همراه) گفت: از سمت دیگر قلعه به درون قلعه بیایید و سوار شوید و ما از آن در آمده سوار ماشین شدیم و به طرف مکه معظمه راه افتادیم. شب هفتم یا هشتم ذی‌حجه الحرام از مسیر ریاض وارد مکه شدیم و توفیق انجام اعمال عمره و حج را یافتیم.

### اما جریان و داستان ابوطالب یزدی

در این سال (۱۳۲۲ ش.) و در این سفر بود که ماجرای تلخ ابوطالب یزدی رخ داد. ماجرا چنین بود که در حین طواف کعبه، از شدت گرما و فشار جمعیت، حالت تهوع (وقی کردن) به ابوطالب یزدی اردکانی دست می‌دهد و او به ناچار دامن لباس احرامش را بالا می‌گیرد و در آن استفراغ می‌کند تا مسجدالحرام ملوث و آلوده نشود. گروهی از اهل سنت متعصب مصری، نزد قاضی رفته و شهادت می‌دهند این شخص (ابوطالب) تصمیم داشت خانه خدا و کعبه معظمه را ملوث و نجس کند!

قاضی، بدون تحقیق و بررسی در کیفیت واقعه، حکم اعدام این مسلمان مظلوم و زائر خانه خدا را صادر می‌کند و بی‌درنگ حکم اعدام در مقابل مسجدالحرام به اجرا در می‌آید. ماجرا از سوی مقامات کشور ایران پی‌گیری شده، پس از تحقیق و بررسی، معلوم می‌شود که قضیه عمدی نبوده و هیچ‌گونه تصمیمی جهت تنجیس مسجدالحرام در کار نبوده است. و مرحوم ابوطالب یزدی صد در صد بی‌گناه بوده و شهادت شاهدان و گواهان، بی‌اساس و از روی غرض بوده است.

و این سرگذشت تلخ زائری است که میهمان خدا بود و از ضیوف الرحمان. با این‌که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»<sup>۴</sup> که حق تعالی کلیه مسلمین جهان را نسبت به یکدیگر برادر خوانده است و در جای دیگر می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>۵</sup>

اکنون جا دارد به مناسبت این واقعه و رخداد تلخ، که شهادت و گواهی ناحق موجب شد خون مسلمان و زائری در سرزمین امن خدا ریخته شود، روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شود:

ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:  
 «شَاهِدُ الزُّورِ لَا تَزَالُ قَدَمَاهُ حَتَّى تَجِبَ لَهُ النَّارُ»؛ «آن که شهادت بر دروغ دهد سرانجام  
 گام هایش به سوی آتش کشیده خواهد شد.»<sup>۶</sup>  
 و نیز مرحوم صدوق (محمد بن علی بن الحسین) در کتاب «عقاب الأعمال» از  
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«وَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ زُورٍ عَلَى رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَوْ ذِمِّيٍّ أَوْ مَنْ كَانَ مِنَ النَّاسِ عُلُقَ بِلِسَانِهِ  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»<sup>۷</sup>  
 «هر آن که به ناحق و دروغ بر ضد مسلمانان و یا بر ضد یکی از اهل کتاب (یهودی،  
 مسیحی و زردستی) گواهی دهد و یا شهادت ناحق بر ضد کسی دهد که از هیچ کدام از  
 گروه ها نیست، او را در روز قیامت به زبانش آویزان کنند و جایگاهش در جهنم با  
 منافقین، یعنی در قعر جهنم خواهد بود.»

اللَّهُمَّ وَفَقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
 ۲۸ ربیع الاول ۱۴۲۶ = مطابق با ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۴

### پی نوشت ها

۱. آل عمران: ۹۷
۲. واقعه: ۱۰ و ۱۱
۳. واقعه: ۱۰ و ۱۱
۴. حجرات: ۱۰
۵. فتح: ۲۹
۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۳۶، ح ۱
۷. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۲۵